

در افغانستان اصلاً مسئله بر سر چه است؟

افغانستان در زمره فقیرترین کشورهای دنیا به شمار رفته و دارای منابع مواد خام نیست.

کلاوز هیننگ - روزنامه کرتیکا - برلین - ۲۹ اپریل ۲۰۰۹

حکومت برلین دلیل تقویۀ قوت‌های مسلح آلمان در افغانستان را؛ خرابی وضع امنیتی، نبود دولت با ثبات و فقدان "حکومت کارا" در آن کشور میدانند. نباید اجازه داد که افغانستان دوباره به "پناهگاه تروریستان" مبدل گردد.

روسیه تلاش دارد تا در امر صدور مواد خام، موقف انحصاریش را تثبیت کند

در دید اول چنان به نظر میرسد که شاید در افغانستان واقعاً مسئله بر سر دشواری‌های امنیتی بوده و منافع اقتصادی در آن دخیل نباشند. افغانستان از جمله فقیرترین ممالک دنیا است، از هر نوع مظاهر صنعت بی بهره بوده و منابع مواد خام ندارد. با وصف آن دول غربی بمنظور تحت کنترل داشتن آن از لحاظ نظامی و استقرار یک حکومت دست نشانده در آن، ملیارد ها دالر را به مصرف میرسانند. اگر عمیقتر و از یک دورنمای وسیعتر نظر انداخته شود، منافع غرب بطور واضح و روشن آشکار میگردد. افغانستان از لحاظ جیوپولیتیک در یک منطقه ای موقعیت دارد، که برای گلوبال کاپیتالیزم از اهمیت بسزائی برخوردار است. در همسایگی آن، کشور هائی قرار دارند که در سطح جهان بزرگترین ذخایر گاز طبیعی و نفت را دارا میباشند. در واقع منافع ایالات متحده آمریکا به آن بطور مستقیم وابسته نیست، اما

اشرافیة روس میخواهند تا در امور صادرات مواد خام بحیره کسپین و آسیای میانه موقف انحصاری روسیه را تثبیت نمایند. حکومت روسیه در پرتو پروژه استراتژیکی خود میخواهد تا آنکشور را به "بزرگترین قدرت انرژی" جهان مبدل سازد و با استفاده از صدور مواد خام در اروپا و آسیای شرقی، پرابلم کمبود سرمایه را حل نموده پروسه صنعتی سازی را سرعت بخشد. شرکتهای دولتی روسیه تمام داد و ستد و ترافیک مواد خام آسیای میانه را تحت کنترل دارند.

دولت روسیه که آسیای میانه را به حیث منطقه منافع حیاتی خود (کشورهای خارجی نزدیک) تلقی کرده و سعی دارد تا دول متذکره را در یک سیستم تعاونی اقتصادی و نظامی متفق سازد، حامی سیاسی شرکت های نامبرده بشمار میرود.

همچنان روسیه وابستگی انحصاری اروپا نسبت به مواد خام آنکشور را بمثابه عنصر فشار سیاسی علیه ممالک اروپائی مورد استفاده قرار میدهد. بر اساس تخمین های کمیسیون اروپا، این وابستگی در سالهای آینده افزایش خواهد یافت. طبقه سرمایه دار اروپا از سالها بدینسو بالای حکومتها ی مربوط فشارمی آورد، تا بمنظور پایان بخشیدن به وابستگی انحصاری انرژی به روسیه، طرق ورود مواد خام، "چند جهتی" گردد.

اروپا تلاش دارد تا بر مبنای "استراتژی آسیای میانه" خود، حکومت آسیای میانه و اطراف بحیره کسپین را در چوکات قراردادهای همکاری به خود وابسته سازد، که این امر ایجاب میکند تا غرب نفوذ و حضور سیاسی اش را در منطقه بطور ملموس ازدیاد بخشد. به نظر دولت های مقتدر اروپائی، فعالیت های هماهنگ ناتو در افغانستان میتواند نقش تعیین کننده را در زمینه ایفا نماید.

قابل توجه است که کشور های درحال ترقی آسیای جنوبی، بالاخص چین الی ۹۷ فیصد احتیاجات گاز خود را از همین منطقه وارد می کنند. کارشناسان را عقیده بر آن است که بنا بر رشد و انکشاف سریع صنایع در چین، مایحتاج آنکشور از ناحیه مواد خام ارتقا خواهد یافت. چنانچه انگیلا میرکل صدر اعظم آلمان در زمینه اظهار داشت که، "همین اکنون حکومت چین در چوکات یک استراتژی عمومی آنکشور (در حال پیشرفت و تشنه مواد خام)، نقش میانجیگر و تمویل کننده را برای شرکت های چینی در ممالک آسیای میانه، اجرا می نماید. شرکت های دولتی چین زمین های نفت خیز

را در قزاقستان خریداری نموده و یک پایپ لاین جدید را از آسیای میانه به آن کشور احداث کرده اند."

حکومت ایالات متحده بر "وینامی ساختن" افغانستان تکیه دارد

اهمیت بسزای آسیای میانه برای روس ها، چینائی ها و اروپائی ها علت اساسی تلاش ایالات متحده در استفاده از امکانات نظامی بخاطر کنترل منطقه میباشد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، هدف اساسی سیاست خارجی ماورا حزبی امریکا را تأمین و تحکیم برتری ایالات متحده در سراسر جهان و همزمان با آن جلوگیری از توفیق سائر دول در احراز آن مقام، احتوا میکند. هنری کسینجر در سال ۱۹۹۲؛ اروپا، روسیه، چین و جاپان را به حیث رقیب درین عرصه معرفی کرد. تحت کنترل درآوردن منطقه آسیای میانه بهیچوجه در توقع و آرزوی سیاستمداران نئو کانسرواتیف چون بوش و چینی خلاصه نمیگردد. زبگنیو برژنسکی مشاور سیاست خارجی اواما، ۱۲ سال قبل در کتابش تحت عنوان "یگانه ابر قدرت جهان" نگاشته بود که برتری ایالات متحده امریکا در جهان وابسته به برتری و والادستی آن در منطقه آسیای میانه میباشد.

در طی ۳۰ سال اخیر فرادستی ایالات متحده امریکا در منطقه تحقق نیافته است. در سالهای ۱۹۹۰، بمنظور رفع این نقیصه، درحلقات امنیتی ایالات متحده در رابطه به ضرورت تنظیم مجدد سیاست انکشور در منطقه بحث و پژوهش صورت گرفت. عمل تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، خدمت بزرگی را در قبال مشروعیت اقدام به "این تجدید نظر خطرناک" ایفا کرد. کار از افغانستان آغاز شد. کارل روف رئیس دفتر وقت قصر سفید، در سال ۲۰۰۳ خاطرنشان ساخت که افغانستان و عراق تنها جبهاتی از یک جنگ بسیار بزرگ اند، نباید شک و تردید را بخود راه داد که جبهات زیاد دیگری آنها را دنبال خواهند کرد. با تغییر قدرت در ایالات متحده امریکا، عده کثیری از مردمان جهان به صلح امیدوار گردیده اند. سیاست های یکه تازانه بوش، ایالات متحده امریکا را در برابر سائر دول به انزوا کشانیده، قوای مقاومت منطقه را برضد "پلان های تجدید نظر" آنکشور تقویت بخشید. در مقابل، استراتیژی گلوبالیزم

حکومت جدید ایالات متحده حاکی از کنار آمدن با مخالفین احتمالی است. این استراتژی خواهان همکاری و حمایت قوت‌های نظامی اروپا و همچنان "ویتنامی" ساختن جنگ افغانستان از طریق کنار آمدن با "طالبان میانه رو" میباشد، ناکامی این استراتژی نه تنها "پلانیهای تجدید نظر" در شرق نزدیک را به مخاطره می اندازد، بلکه مشروعیت برتری گلوبال کاپیتالیزم را در جهان مورد سوال قرار خواهد داد.

04.05.2009